



Meaningfulness of Life in the Quranic Verses: A Comparative Study of the Viewpoints of Allama Tabatabaie and Ayatollah Javadi Amoli

Sayyida Masoumah Shahrokhi* | Nafiseh Sate**

Received: 2020-01-04 | Accepted: 2020-07-12

The meaning of life makes one of the most important topics that takes in the incentive for living, the values of life, hope, and taking troubles in life for our needs. Without having a meaning of life, tolerating all the hardships would be impossible and irrational. Hence, one of the things expected of religion is rendering a meaningful picture of life. The present study delves into the point that based on the Quranic verses, the human life, and the pragmatic meaning of life (that is to say, certain functions of life). Any of these sub-senses are provable based on the Quranic verses and Islamic religious teachings, for example, the spiritual realm, immortality of man, the principle of the innate nature of man and his representativeness of the Divine names and attributes. This tri-fold division can be attributed to life in a coherent monotheistic attitude. One of the main corollaries of this attitude is rejection and criticism of the bi-polar division of life-oriented views into supernatural vs. natural attitudes, including certain individualistic view such that any individual must shape his own life through discovering his own real value and decision.



Keywords: Purposefulness, value, performance, the meaning of life, the Quran.

* MA in Islamic Ethics, University of Qom | shahrokhi1368@yahoo.com.

** Associate professor, Dept. of Philosophy and Islamic Theology, University of Qom | nafise.sate@yahoo.com

■ Shahrokhi, S.M; Sate, S. (2021) Meaningfulness of Life in the Quranic Verses: A Comparative Study of the Viewpoints of Allama Tabatabaie and Ayatollah Javadi Amoli. *Biannual Journal of Comparative Exegetical Researches*, 6 (12) 185-209. Doi: 10.22091/PTT.2020.4464.1576





بررسی تطبیقی آیات معناداری زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و آیت‌الله جوادی آملی

سیده معصومه شاه‌رخی* | نفیسه ساطع**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۴ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۲

چکیده

معنای زندگی از مهم‌ترین مسائلی است که انگیزه زیستن، ارزشمندی حیات، امید و تکاپو در زندگی و آنچه از زندگی می‌خواهیم را دربرمی‌گیرد. بدون داشتن معنای زندگی، تحمل دنیای آکنده از رنج، درد و مشقت ممکن و معقول نمی‌نماید. یکی از وظایف اساسی دین، تبیین مطلوب معناداری زندگی است. تحقیق پیش رو درصدد اثبات این فرضیه اصلی است که برطبق آیات قرآن، زندگی انسان دارای معنای ابزاری (هدف‌مندی حیات)، معنای غیرابزاری (ارزشمندی فی‌نفسه حیات) و معنای کارکردی (ایفای نقش معین در حیات) است. هریک از این معانی با آیات و مبانی دینی مثل وجود عالم ماورای طبیعت، جاودانگی انسان، اصل فطرت و مظهریت انسان برای اسماء و صفات الهی اثبات می‌گردد. باید توجه داشت که اسناد این سه معنا به زندگی به صورت منسجم و سازگار در یک نظریه وحدانی تبیین می‌گردد. از مهم‌ترین لوازم این نظریه، نقد جدی دو گانه‌انگاری نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه از یک‌سو، و جمع دیدگاه آفاقی بودن معنای زندگی با ضرورت جعل آن در زندگی، از سوی دیگر است؛ بدین معنا که فرد باید با کشف ارزش واقعی و با اختیار خود، زندگی خویش را بر اساس آن معنا دهد و در آن مسیر حرکت کند.



واژگان کلیدی: هدفمندی، ارزش، کارکرد، معنای زندگی، قرآن.

* کارشناس ارشد اخلاق اسلامی دانشگاه قم | shahrokhi1368@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم | nafise.sate@yahoo.com

□ شاه‌رخی، س.م؛ ساطع، ن. (۱۴۰۰). بررسی تطبیقی آیات معناداری زندگی از دیدگاه علامه طباطبایی (ره) و آیت‌الله

جوادی آملی، دوفصل‌نامه پژوهش‌های تفسیر تطبیقی. ۶ (۱۲)، ۲۰۹-۱۸۵. Doi: 10.22091/PTT.2020.4464.1576



مقدمه

از زندگی چه می‌خواهید؟ ارزشمندترین چیزی که سخت در جستجوی آن هستید و آرمان بزرگ‌تان می‌باشد، معنای زندگی شما را به خود اختصاص می‌دهد؛ اما گاهی چنان دل‌مشغولی‌های روزمره، روندی بی‌پایان به خود می‌گیرد که بسیاری از افراد در بیان آرمان و ارزش بزرگ زندگی‌شان ناتوان و درمانده می‌گردند. چه بسا یگانه فرصت زندگی‌مان را تلف کنیم و با دل‌نسپردن به ارزشی شایسته زیستن، آنگونه که شایسته آن هستیم زندگی نکنیم. بسیاری از ما، از داشتن زندگی نامطلوب، بدون آرمان و بی‌معنا بی‌مانیم. آنچه در زندگی خواستاریم مانند همسری مهربان، شغلی مناسب، خانه‌ای دلپذیر و غیره، آن چیزی نیست که از زندگی می‌خواهیم. باید زندگی چنان معنایی بیابد که زیستن، دارای ارزش باشد. عواملی چون ناپایداری دستاوردهای زندگی مادی، فناپذیری عالم طبیعت و زندگی انسان، همچنین نداشتن توضیح روشن برای اهمیت و دلیل زندگی به‌عنوان یک کل، جستجو برای معنای زندگی را تشدید می‌کند.

سؤال از معنای زندگی از یک سو، یک پرسش بنیادین و نیازمند تحلیل و استدلال است و از سوی دیگر، پرسشی کاربردی است که با کیفیت زندگی آدمی سروکار دارد. به گونه‌ای که می‌توان گفت «تلاش برای معنای زندگی، اولین نیروی محرکه و انگیزنده هر فرد است.» (فرانکل، ۱۳۵۷ش، ص ۶۶). از همین رو، دین، فلسفه، روان‌شناسی و اخلاق از جمله معارف گوناگونی به‌شمار می‌آیند که به بررسی آن پرداخته‌اند. این سؤال، در دوران مدرن و در عصر علم و با کشفیات و نظریه‌های جدید علمی در قرون معاصر با اهمیت بیشتری مطرح گشته است. تصویر علمی از جهان مبنی بر وجود میلیاردها کهکشان و زندگی انسان در سیاره کوچکی در یکی از منظومه‌های این کهکشان‌ها، غلبه دیدگاه‌های مکانیکی و کمی، بر تفکر بشر، گرایش‌های مادی‌گرایانه به عالم هستی و نظریه تکامل داروین به‌طور جدی معناداری زندگی را به چالش بزرگی کشیده و پاسخ‌های بسیار متفاوت و متناقض در برابر آن ارائه داده است.

۱- انواع نظریه‌ها درباره معنای زندگی

در مقابل دیدگاه بی‌معنایی زندگی و پوچ‌گرایی در حیات آدمی، دو نوع تقسیم‌بندی برای نظریه‌های قائل به معناداری زندگی می‌توان برشمرد:

۱-۱. نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه

طبق نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه، آنچه به زندگی معنا می‌دهد، امور فراطبیعی و ربط زندگی به قلمروی روحانی است. بدون وجود خداوند یا زندگی ماورای عالم ماده، و بر فرض عدم قدرت انسان به ارتباط با آن عالم ماورایی، زندگی شخص فاقد معنا است (متز، ۱۳۸۲ش، ص ۲۶۸)؛ اما بر اساس نظریه‌های طبیعت‌گرایانه، زندگی انسان بدون ارتباط با عوامل بیرون از خود یا بیرون از عالم طبیعت، معنادار است، یعنی خود انسان یا خود طبیعت با توجه به امکاناتی که در اختیار دارد، به زندگی معنا می‌بخشد.

بخشی از این نظریه‌ها بر آنند که امر ذهنی یا نفسی به زندگی معنا می‌بخشد همانند احساس رضایت، عشق یا باورهای خاص (همان ص ۲۸۱)؛ بخشی دیگر از این نظریه‌ها معتقدند که ویژگی‌هایی در عینیت اشیاء وجود دارد که علاوه بر جذابیت شخصی، ارزش عینی و واقعی آنها به زندگی معنا می‌دهد. به تعبیر ولف «ظاهراً معنا وقتی مطرح می‌شود که کشش ذهنی با جاذبه‌ای عینی هماهنگ شود.» (ولف، ۱۳۸۲ش، ص ۳۴). بر این اساس اگر شخص فعالانه و مشتاقانه درگیر انجام کارهای بی‌ارزش باشد، زندگی بی‌معنایی خواهد داشت؛ زیرا لازمه معناداری زندگی، اشتغال به طرح‌ها و کارهای به‌طور عینی ارزشمند است (متز، ۱۳۸۲ش، ص ۲۸۶).

۱-۲. نظریه‌های واقع‌گرایانه و نظریه‌های جعل‌گرایانه

واقع‌گرایی، معناداری زندگی را متوقف بر آن می‌داند که ارزش زندگی ضرورتاً واقعی و آفاقی باشد. طبق این نظریه‌ها، ارزش‌ها مستقل از اندیشه و خواست فرد، صادق یا کاذب هستند و این ارزیابی‌های ارزشی، به نحوی واقعیت را توصیف می‌کنند (همان، ص ۱۰۸). اما از دیدگاه نظریه‌های جعل‌گرایانه، معنای زندگی، چیزی نیست مگر آنچه شخص، آن را به زندگی می‌دهد. هر شخص باید معنای زندگی خود را جعل کند و ارزش‌ها صرفاً انفسی هستند. این معنا مستقل و مقدم بر انتخاب شخص وجود ندارد و به تعبیری می‌توان گفت که زندگی، هیچ معنایی ندارد و فقط خود شخص با انتخاب یک امر به‌عنوان امر ارزشمند، به آن معنا می‌دهد (گرت، ۱۳۹۶ش، ص ۱۰۵).

حال باید به این امر بپردازیم که پرسش از معنای زندگی را به سه طریق می‌توان فهمید:

۱. آیا زندگی مقصود یا هدفی دارد؟ در این برداشت از معنای زندگی، باید تعیین کنیم که چه نوع مقصودی می‌تواند به زندگی معنا دهد.
۲. آیا زندگی ارزشی دارد؟ پیش فرض این سؤال آن است که امر معنادار، ارزشی غیرابزاری دارد و ربطی مفهومی بین ارزش و معنا وجود دارد.
۳. آیا زندگی، نشانگر چیزی است؟ همانند جملات و متون که دلالت بر چیزی دارند و بدین طریق معنا می‌دهند، آیا زندگی انسان نیز می‌تواند دارای ارزش بیانگر باشد؟ (همان، ص ۲۰).
با توجه به این سه نوع معنا (ابزاری، ارزشی، بیانگر)، دیدگاه‌های مختلفی درباره معنای زندگی بیان شده است که از انکار هر نوع ارزش و معنا برای زندگی، واجد بودن یکی از انواع مذکور معنا و ارزش، دو یا هر سه نوع ارزش، تا ترکیب خاصی از هر سه نوع ارزش را دربر می‌گیرد.

ادیان از یک سو، درصدد تقویت ارزش‌های فردی و اجتماعی و در کنار هم نگه داشتن الگوهای ارزشمند زندگی هستند و از سوی دیگر، با مشکلات و عواملی مانند رنج، افسردگی، اضطراب و مرگ مواجه می‌باشند که به نظر می‌رسد زندگی را از ارزش و هدف دست‌یافتنی بی‌بهره می‌کنند. توفیق ادیان در ارائه راه فائق آمدن بر مشکلات و رسیدن به شخصیتی یکپارچه و متعالی است (وارد، ۱۳۹۰ش، ص ۵۸ و ۵۹). ادعای اصلی این مقاله آن است که بر اساس آموزه‌های دین اسلام، زندگی آدمی دارای هر سه نوع معنای ابزاری، ارزشی و بیانگر است، اگرچه اکثر نوشتارها و گفتارهای دینی بر هدف‌مندی زندگی به‌عنوان معنای زندگی تأکید دارند. اگر بتوان ادعای فوق را ثابت کرد آنگاه تقسیم معنای زندگی به فراطبیعت‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه نیز مورد نقد و تفسیر جدید واقع می‌گردد. به‌منظور اثبات فرضیه مورد نظر، در ابتدا وجود هر سه نوع معنا برای زندگی بر اساس آموزه‌های قرآنی را واکاوی کرده و سپس به استنباط لوازم این نظریه می‌پردازیم.

۲- معنای ابزاری زندگی: هدف‌مندی حیات انسان

بر اساس آموزه‌های اسلام، جلوه حقیقی حیات، آن است که آدمی به هدف واقعی خویش بیندیشد و به حیات از افقی بالاتر از لذت‌جویی در امور جسمانی صرف بنگرد. انسان باید زندگی را در رابطه با خدا تفسیر و تبیین کند و برای زندگی از آن نظر ارزش قائل شود

که آرمان آن، خدا، رضای خدا و ارزش‌های الهی است. بدین ترتیب، حیات آدمی دارای غایت و هدف واقعی و آفاقی است و معنای زندگی با در نظر گرفتن این هدف، جلوه‌گر می‌گردد.

کسی که به جلوه حقیقی حیات می‌اندیشد، دیگر زندگی را در رابطه با خود، طبیعی توجیه نمی‌کند. چنین انسانی به زندگی دنیوی نیز اعتقاد دارد، اما آن را در حد وسیله‌ای برای تکامل تلقی می‌کند نه آنکه زندگی آخرت را فدای حیات دنیا سازد. وی این دو نوع حیات را در رابطه با یکدیگر دانسته و حیات آخرت را دنباله حیات دنیا به‌شمار می‌آورد (نصری، ۱۳۸۲ش، ص ۲۳۴).

اکنون می‌توان معناداری زندگی انسان به‌عنوان هدف‌مندی آن را با اصول زیر تبیین کرد:

۱-۲. ارتباط با امر مطلق و نامتناهی

در تفکر دینی باور بر آن است که حیات مادی انسان محدود و متناهی است و تنها در ارتباط با یک امر نامتناهی معنا می‌یابد. خداوند، یگانه موجود مطلق در عالم هستی است که عین وجود، کمال، حقیقت و زیبایی محض است و انسان همان‌گونه که وجود خود را از او می‌گیرد، حقیقت و معنای زندگی خود را نیز از او و در ارتباط با او دریافت می‌کند. اگر کسی این راه را نپیماید، زندگی او در واقع، پوچ و بی‌معناست، اگرچه خودش از آن احساس رضایت کند. هر کس بیشتر رضایت خدای تعالی را جلب کند، زندگی‌اش معنادارتر خواهد شد (عسگری سلیمانی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۳۵). بدین ترتیب، انسان در اثر ارتباط با خداوند به‌مقام خلیفه‌اللهی، عبودیت و رضای محض می‌رسد و با تجربه کردن معنای عمیق زندگی، همواره از شادی و رضایت قلبی بهره‌مند خواهد شد.

۲-۲. طرح داری عالم هستی

در آیات بسیاری به اصل هدف‌مندی هستی تصریح شده است و خلقت تمام عالم هستی به‌طور کلی و انسان به‌طور خاص هدف‌مند توصیف شده است. از جمله: «... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...» (آل عمران: ۱۹۱) و نیز: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص: ۲۷) و همچنین: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

لَا عِيبَ» (انبیاء: ۱۶) و نیز: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِيبِينَ * مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (دخان: ۳۸ و ۳۹).

خداوند جهان طبیعی را برای مقصودی آفریده است و طرح جهان به طور دقیق مقصود الهی را نشان می‌دهد. هر موجودی در این جهان برای هدف خاص و انجام وظایف مشخصی در آن طرح کلی، خلق شده است. در این میان، حیات انسان نیز دارای مقصدی است که خلقت او به همان دلیل صورت گرفته است. در ادیان الهی، رسیدن به این مقصود نهایی و انجام رسالتی که خداوند انسان را برای آن آفریده است، معنای عمیق و ژرف زندگی انسان معرفی می‌شود.

در مقابل، اندیشمندانی که حیات انسان را پوچ و بی‌معنا می‌دانند، برای زندگی انسان هیچ هدف و غایتی قائل نیستند. از منظر دین، آنان به دلیل آنکه نتوانسته‌اند برای سؤالات اساسی نظام آفرینش و خلقت، پاسخ‌های منطقی و مناسبی پیدا کنند و معمای هستی را حل نمایند، به بن‌بست رسیده و دچار نومیدی و پوچی شده‌اند (نصری، ۱۳۸۲ش، ص ۱۷). در صورتی که اگر این افراد با یک نظام دقیق اعتقادی و فلسفی می‌توانستند معمای هستی و فلسفه حیات را حل کنند، هرگز به چنین احساسی نمی‌رسیدند (جیمز، ۱۳۵۱ش، ص ۲۱ و ۲۲).

۲-۳. وجود روح و عالم ماورای طبیعت

محدود کردن انسان به بدن جسمانی و حصر تمام عالم هستی در نظام طبیعت و دنیای مادی، از مهم‌ترین مسائلی است که معناداری زندگی را مورد سؤال و تردید قرار می‌دهد. از نظر ادیان الهی، ساحت روح متعلق به عالم ماورای طبیعت و مقوم حقیقی جوهر انسان است و معنای زندگی هر شخص وابسته به قرار گرفتن روح او در حالت خاص است. معناداری حیات انسان، با مسئله روح انسان، وجود عوالم غیرمادی و زندگی پس از مرگ مرتبط است. بر اساس تعالیم ادیان الهی، نه تنها مرگ به معنای نابودی انسان و پایان همه چیز برای او نیست بلکه زندگی واقعی انسان، پس از مرگ آغاز می‌شود. به بیانی دیگر، زندگی دنیایی، حیاتی محدود، سرشار از موانع و تضادها، و مقدمه‌ای برای زندگی اصلی انسان است.

پوچ نبودن خلقت انسان و معناداری زندگی او از معارف مهم قرآنی است که رجعت و بازگشت به سوی پروردگار، حساب و کتاب اعمال، جزای آن در قبر و قیامت از اصول

مهمی است که موجب معناداری زندگی انسان دانسته شده است (شهریاری، ۱۳۸۲ش، ص ۴۹). در مقابل، انسان‌هایی که در زندگی فناپذیر دنیا، غرق می‌شوند و به‌مظاهر آن دل می‌بندند، در مرحله حیات طبیعی و حیوانی باقی می‌مانند و به حیات جاودان انسانی عروج و صعود نمی‌کنند، چنین انسان‌هایی، همواره از مرگ گریزانند، و پایان دوران کامیابی‌های خود را مرگ می‌دانند؛ در صورتی که مرگ برای انسان صالح، آغاز ورود به جاودانگی سعادت‌مندانه است (حکیمی، ۱۳۹۵ش، ج ۷، ص ۵۵۸ تا ۵۶۳).

۴-۲. اصالت زندگی اخروی

در دیدگاه اسلام، دنیا در رابطه با آخرت معنا می‌یابد و عالم طبیعت، برای غیر خود آفریده شده است؛ پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «ان الدنيا خلقت لکم و انتم خلقتم للاخره» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۴ش، ج ۴، ص ۶۹۳) و نیز حضرت علی (ع) می‌فرماید: «الدنيا خلقت لغيرها و لم تخلق لنفسها» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳).

همچنین، در آیات قرآن، دنیا با صفات مختلفی توصیف شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) متاع اندک؛ «اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (رعد: ۲۶)

ب) لهو و لعب؛ «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۶۴)

ج) فریب و زینت؛ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْرِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران: ۱۸۵)

د) تفاخر و تکاثر؛ «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید: ۲۰)

توضیح آنکه متاع آن چیزی است که برای منظور دیگری مورد استفاده قرار می‌گیرد، پس اگر کسی به حیات دنیا نظر استقلالی نماید و خود را در این زندان محدود و محبوس کند، سلامتی و ارتزاقی که از بهشت باید داشته باشد بر خود حرام می‌کند و ناگزیر این

اعتقاد باطل، او را به عیش ناگوار و لعنت و عذاب جهنم سوق می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۱، ص ۳۴۸).

زندگی دنیا به اعتباری لهُو و به اعتباری لعب است. همانند بازی، فانی و زودگذر است. اهل دنیا همچون عده‌ای کودک که با حرص و شورو هیجان عجیبی یک بازی را شروع می‌کنند و خیلی زود از آن سیر شده و از هم جدا می‌شوند یا بر سر بازی داد و فریاد راه می‌اندازند و پنجه بر روی هم می‌زنند، مشغول امور دنیایی می‌گردند و در واقع کاری جز بازی از آن‌ها سر نمی‌زند (همان، ج ۱۶، ص ۱۴۹). بدین ترتیب، همه اهداف دنیایی مانند اموال، ازدواج، صدارت‌ها، حکومت‌ها و غیره اموری وهمی هستند و سرابی بیش نیستند و انسان تنها در ظرف وهم و خیال مالک آن‌ها است (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش «الف»، ج ۲۵، ص ۱۰۸).

به‌واقع، زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست که با فریب، انسان را به‌خود مشغول می‌سازد؛ البته این فریب خوردن، خاص کسانی است که به‌دنیا دل بسته‌اند و هدف عالی خلقت را به‌فراموشی سپرده‌اند. این ظاهربینی و غفلت باعث محدود و محصور شدن در حصار دنیای مادی می‌شود و انسان با این فریب، اهداف کاذبی را برای خود معین می‌کند و هدف خلقت را با اهداف دیگری اشتباه می‌گیرد.

در مجموع می‌توان مراحل پنجگانه زندگی انسان در دنیا را چنین معرفی کرد که دوران کودکی به‌غفلت (لعب)، نوجوانی به‌سرگرمی (لهُو)، جوانی به‌تجمل (زینت)، میانسالی به‌تفاخر و کهنسالی به‌تکاثر سپری می‌گردد. علامه طباطبایی به‌نقل از شیخ بهایی می‌نویسد که دنیا به مقاطع پنج‌گانه، متناسب با مراحل پنج‌گانه عمر انسان قسمت می‌شود و هر کدام از اوصاف پنج‌گانه آیه، ناظر به یکی از این مراحل و مقاطع است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۹، ص ۱۶۴).

باتوجه به مطالب پیش‌گفته، می‌توان زندگی را به سه صورت تصویر کرد؛ زندگی‌ای که با تولد شروع و با مرگ تمام می‌شود، زندگی‌ای که قبل از تولد شروع و به ورود به عالم آخرت می‌انجامد، و زندگی‌ای که قبل از تولد شروع و به مقام قرب الهی می‌رسد (شکرانی، ۱۳۸۸ش، ص ۱).

نوع اول همان دنیای مذموم و اعتباری است که با ویژگی‌های لهُو، لعب، زینت، تفاخر و تکاثر توصیف شده است. هدف‌مندی در این زندگی صرفاً مادی، موقتی، نزاع‌پذیر و آکنده از دردورنج نمی‌تواند معنای رضایت‌بخش زندگی را تأمین کند.

در دومین تصور از زندگی، درک دنیا در اتصال به عالم ماورای خود، سبب می‌شود که زندگی آدمی از ویژگی‌های حیات اخروی بهره‌مند گردد و با اوصاف حیات در آخرت، هدف‌مندی زندگی و بدین ترتیب، معنای زندگی تأمین می‌گردد. رسیدن به حیات و نعمت‌های عالم آخرت به‌عنوان هدف و معنای زندگی در مقایسه با قسم اول زندگی و هدف متناسب با آن، قابل پذیرش است؛ اما نگاه تجارت‌مدارانه به زندگی دارد و گویی انسان در یک نوع تجارت عظیم شرکت می‌جوید که نهایت آن و در نتیجه، معنای تمام زندگی‌اش، به‌دست آوردن سودی عظیم و جاودان است.

اما در سومین تصور از زندگی، علاوه بر تأمین هدف و معنای زندگی، ویژگی تجاری بودن نیز مرتفع می‌گردد. معنای زندگی همان شوق همنشینی با خداوند متعال و رسیدن به مقام قرب الهی است؛ درحالی که لذت انس با خیر، زیبایی و حقیقت مطلق، زندگی را خیر و خوش و معنادار می‌سازد، شوق دست یافتن به مراتب بالاتر، تلاش انسان و شور حیات را نیز افزایش می‌دهد. بدین ترتیب، زندگی انسان، ارزش آرمانی بسیار متعالی و والایی دارد که در این دنیایی مادی و با قطع نظر از هرگونه امر متعالی و روحانی قابل تحقق و حتی تصور نیست. سعادت انسان، در دل نیستن به دنیا و تلاش در جهت رسیدن به خداوند است. محدود ساختن زندگی به امور مادی و اعتباری صرف، پرداختن به بازی، امور وهمی و در نهایت اقدام به تکاثر و تفاخر است؛ حال آنکه اتصال دنیا به ماورای ماده، هدف قرار دادن خداوند در زندگی و تلاش برای کسب رضایت خدا، هدف خلقت و ضامن سعادت انسان است.

۳- معنای غیر ابزاری زندگی: ارزشمندی حیات انسان

در این قسم از معنا، زندگی به‌خودی‌خود ارزش زیستن دارد و صرف نظر از هدف‌مندی یا عدم آن، انسان در سپری کردن لحظات زندگی و انجام فعالیت‌های روزمره خود، معنا و ارزش را می‌یابد و برای معنایابی به امر بیرونی (مثل هدف) متوسل نمی‌شود. پیش فرض این نوع معنا از زندگی، واقع‌گرایی و شناخت‌گرایی در امور ارزشی است. بدین ترتیب، فرد در انطباق خویش با ارزش‌های نیکو، عمل کردن طبق آنها و مهم‌تر از آن، درک، دریافت و احساس ارزش، زندگی خود را معنادار می‌یابد و این معنا در واقعیت عینی زندگی نهفته است. تبیین ارزشمندی ذاتی زندگی و معنای درونی حیات براساس اصول زیر صورت می‌پذیرد:

۱-۳. اصل حسن و قبح ذاتی و عقلی

اصل حسن و قبح ذاتی بیانگر واقع‌گرایی یعنی وجود عینی ارزش‌ها و اصل حسن و قبح عقلی به معنای شناخت‌گرایی در امور ارزشی است که انسان با قوای عقلی و ادراکی خود می‌تواند به ارزش‌های مثبت یا منفی و حسن یا قبح امور پی‌برد و در مواجهه با پدیده‌ها، اشیاء و اشخاص یا تجارب و فعالیت‌های شخصی خود ارزش آنها را درک و احساس کند.

انسان پس از آنکه با معنای حسن و قبح از طریق مطالعه پدیده‌های هستی از جمله زیبایی‌های ظاهری آشنا گردید، آن را توسعه داده و در مورد اهداف و مقاصد خود در زندگی اجتماعی به کار گرفته و آنچه را مایه سعادت‌مندی بشر یا بهره‌مندی و تمتع از حیات می‌باشد، به حسن متصف نموده، و مخالف آن را قبیح شمرده است، بنابراین، عدالت و احسان به فقرا و تعلیم و تربیت و غیره را شایسته حسن دانسته و ظلم و دشمنی و غیره را ناپسند و قبیح شمرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۵، ص ۹ تا ۱۱). بنابراین، حسن و قبح، در برخی موارد، ذاتی اشیاست و اگر حسن و قبح ذاتی بود، عقل ضرورتاً آنها را درک می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۴۱).

انکار حسن و قبح عقلی، ناتوانی دین را در پاسخ‌گویی به همه انتظارات بشر به دنبال دارد؛ یعنی دین فقط می‌تواند ارزش‌ها را بگوید و درباره برنامه‌ریزی و علوم و مدیریت مطلبی نخواهد داشت. قائلان به حسن و قبح عقلی می‌گویند که خداوند به موازات رسالت پیامبری، عقل و توانمندی درک و احساس خوب و بد را هم به انسان داده است (همان، ص ۱۴۲).

۲-۳. اصل ذومراتب بودن حیات

حقیقت حیات، امری فناپذیر و عبارت از نوعی وجود است که علم و قدرت از آن تراوش می‌کند. اسلام نه زندگی مادی را حیات حقیقی انسان می‌داند و نه برخوردار شدن از مزایای آن را سعادت واقعی می‌شمرد، بلکه حیات واقعی، جامع ماده و معنا است که لازمه وصول به آن مبتنی بر فطرت می‌باشد نه احساسات (طباطبایی، ۱۳۸۸ش «الف»، ص ۲۲۹).

بر اساس این اصل، مراتب حیات انسان عبارتند از حیات حیوانی که خاستگاه آن جسم و غریزه می‌باشد و به ارضای کمال نفسانی معطوف است؛ حیات انسانی که خاستگاه آن نفس و قوه عاقله است و حیات مؤمنانه را به‌ارمغان می‌آورد؛ و حیات الهی که خاستگاه آن روح انسانی است و از طریق عبودیت به‌مقام ربوبی و قرب الهی می‌رسد (خلیلی، ۱۳۹۰ش، ص ۸۱).

حیات مادی، مستلزم تلاش و حرکت مستمر و دائمی، و جاودانگی و خلود، مستلزم حیات غیرمادی و مرتبه قوی‌تر حیات است (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش «الف»، ج ۲، ص ۳۹۵). در قرآن کریم، حیات انسانی غیر از حیات نباتی و حیوانی است؛ یک حیات معنوی‌ای است که از منظر معرفت همراه با برهان عقلی و هم سفر با حبیب خدا بودن است. به همین دلیل، خداوند از موحد به «زنده» یاد می‌کند و کافر را در مقابل آن قرار می‌دهد. پس انسان یا زنده است یا کافر (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش «الف»، ج ۹، ص ۱۹۴).

۳-۳. اصل وجود فطرت

خداوند سبحان، بعد از اتمام ذات هر شی‌ی آن را به سوی کمال مختص به خودش دعوت می‌کند و این هدایت به لحاظ اینکه حقیقتش همان اقتضای ذاتی‌اش نسبت به کمالات لاحق است، نوعی تفرع بر ذات شی‌ی دارد (طباطبایی، ۱۳۸۸ش «ب»، ص ۴۹). فطرت بدین معناست که خدا در نهاد مردم سرشتی پدید آورده و متمرکز ساخته که به خدا معرفت یافته است و ایمان می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۰، ص ۲۹۹).

فطرت موجب هدایت درونی است که گاهی از آن به هدایت تکوینی تعبیر می‌شود. همان‌طور که همه انواع مخلوقات به سوی سعادت و هدف مطلوبشان، «هدایت فطری» شده‌اند و تجهیزا نشان مناسب با آن هدف است، انسان هم مفتور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع نیازهایش هدایت کرده و نفع و ضررش را به او فهمانده است: «وَنَفْسٍ وَ مَسْوَآهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۷ و ۸). این هدایت، مشترک بین همه افراد آدمی است. نوع انسان به خاطر تجهیزات مشترکی که دارد، سود و زیانش هم مشترک است؛ بنابراین، یک نوع سعادت و شقاوت دارد و مستلزم یک نوع سنت ثابت است (طباطبایی، ۱۳۹۰ش، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

براین اساس، فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان، و امور فطری به معنای آن چیزی است که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان‌هاست.

می‌توان خاصیت امور فطری، اعم از آگاهی و بینش یا گرایش و میل را چنین برشمرد:

۱. در نهاد آدمی تعبیه شده است؛ نه تحمیلی است و نه مانند علم حصولی از بیرون

کسب می‌شود.

۲. ثابت و پایدار است؛ با فشار و تحمیل نمی‌توان آن را زایل کرد و اگر چه ممکن است تضعیف شود، اما تغییر پذیر نخواهد بود.

۳. فراگیر و همگانی است؛ چون حقیقت هر انسانی با این واقعیت سرشته شده است.

۴. از ارزش حقیقی برخوردار بوده و ملاک تعالی او است؛ چون متوجه هستی محض و کمال مطلق است، و در واقع، عامل تفاوت بین انسان و سایر جانداران است (جوادی آملی، ۱۳۸۳ش «الف»، ص ۲۷).

بدین ترتیب، انسان بر اساس فطرت خود، جویای کمال، خوبی و ارزش است و از درک، احساس و تجربه طبق ارزش‌ها به‌طور فطری احساس ارزشمندی و کفایت، لذت و رضایت می‌کند.

۴-۳. اصل حیات طیبه انسان

قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷). در این آیه، نوید احیا به‌حیات طیبه به مومنینی داده شده است که عمل صالح انجام می‌دهند؛ در واقع این آیه، از حیاتی حقیقی که بر اساس ارزش‌های قرآنی تحقق پیدا می‌کند و «حیات طیبه» نام دارد، سخن به‌میان آورده است.

حیات، به‌معنای جان انداختن در چیزی و افاضه زندگی به آن است؛ پس آیه فوق، باصراحت لفظ، بر این امر دلالت دارد که خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح انجام دهد به‌حیات جدیدی غیر از آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد، مثلاً حیات خبیث او را مبدل به‌حیات طیبی می‌کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد؛ زیرا اگر مقصود این بود، کافی بود که بفرماید «ما حیات او را طیب می‌کنیم» درحالی که در آیه آمده است که ما او را به‌حیاتی طیب، زنده می‌سازیم. پس بنا بر آیه شریفه، خدای تعالی حیاتی ابتدایی و جداگانه و جدید به او افاضه می‌فرماید (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۳۴۱).

انسان دارای حیات طیب، در نفس خود، نور، کمال، قوت، عزت، لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است؛ و چرا

چنین نباشد و حال آنکه مستغرق در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر، نعمتی باقی و فناپذیر، لذتی خالص از درد و کدورت، و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت است. این حیات جدید و اختصاصی، جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترکند نیست، در عین اینکه غیر آن است با همان است، تنها اختلاف، به مراتب است نه به عدد. پس کسی که دارای آن چنان زندگی است دو جور زندگی ندارد، بلکه زندگی اش قوی‌تر، روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است. این آن چیزی است که تدبر در آیه شریفه مورد بحث آن را افاده می‌کند، و خود یکی از حقایق قرآنی است. با همین بیان، علت اینکه چرا آن زندگی را با وصف طیب توصیف فرموده روشن می‌شود، گویا همان‌طور که روشن کردیم حیاتی است خالص که خبثاتی در آن نیست که فاسدش کند و یا آثارش را تباه سازد (همان، ص ۳۴۳).

بنابراین، طبق آموزه‌های قرآنی، آثاری بر حیات طیب مترتب است، مانند:

۱. نورانیت دل؛ کما اینکه در آیات و روایات آمده است: «أَوْ مِنْ كَانٍ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۲۲)؛ و همچنین «...وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...» (حدید: ۲۸)؛ و امام سجاده (ع) نیز چنین نوری را از خدا تقاضا می‌کند، آنجا که در دعای بیست و دوم صحیفه سجاده فرموده است: «هب لی نوراً أمشی به فی الناس».

۲. تأیید الهی؛ در این حیات طیب، انسان مؤید به روح الهی است چرا که می‌فرماید: «...أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» (مجادله: ۲۲).

۳. استغراق در نعم معنوی؛ صاحب این حیات طیب، مستغرق در نعم معنوی است؛ حقایق را می‌بیند و در خود عزت و کرامت می‌یابد چون به معدن عظمت متصل است. امامان معصوم (ع) در مناجات شعبانیه این مقام رفیع را طلب می‌کردند: «وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ...».

۴. برتر از فرشته شدن؛ انسان در این سیر تا آنجا پیش می‌رود که فرشته‌خوی می‌شود، بلکه به جایی می‌رسد که ملک مقرب نیز به آنجا راه ندارد، و می‌تواند معارفی را با قلب مطهر ببیند که فرشتگان نیز از دیدن آن عاجزند. عکس این قضیه نیز صادق است چون گفته شد که انسان هرگز سکون و رکود ندارد، اگر سیر صعودی نداشت سیر نزولی خواهد داشت و در همین حرکت مستمر است که فصل‌اخیر خود را می‌سازد، به طوری که یا فرشته‌خوی و برتر

از آن می‌شود و یا بهیمنه صفت و گمراه‌تر از چارپایان؛ کما اینکه می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف: ۱۷۹) (جوادی آملی، ۱۳۸۳ش «ب»، ص ۱۶۳).

طبق مطالب پیش گفته، به خوبی روشن می‌گردد که زندگی مطابق فطرت الهی و حرکت در جهت فعلیت بخشیدن به استعدادها و قوای فطری و ذاتی انسان، حیات طیبه‌ای برای آدمی فراهم می‌آورد که هر لحظه آن و هر تجربه و فعالیتی در آن، درک ارزش، ایفای خیر و عمل به حق است که با شدتی وصف ناشدنی علاوه بر احساس ارزشمندی زندگی، رضایت و شادی قلبی را نیز برای انسان مومن و عامل به عمل صالح فراهم می‌سازد.

۴- معنای کارکردی زندگی: وظیفه و نقش وجودی انسان

در معنای زندگی به عنوان ارزش کارکردی و بیانگر، تأکید بر توجه به دیگران است؛ تأکید بر پیام یا درسی است که زندگی برای دیگران دارد و بر نقشی که فرد در زندگی خود به عنوان یک بخش از عالم هستی ایفا می‌کند. معنای کارکردی زندگی، انسان را به طور فردی تنها و به خودی خود در نظر نمی‌گیرد بلکه به دنبال کشف معنای زندگی آدمی در رابطه با دیگر موجودات است. آموزه‌های مختلف اسلام درباره ارتباط انسان با خدا، سایر انسان‌ها و طبیعت است به گونه‌ای که با بررسی آنها می‌توان زندگی انسان را دارای معنای کارکردی نیز دانست.

۴-۱. اصل آیه و مظهر بودن انسان

از قرآن کریم به خوبی برداشت می‌شود که سراسر جهان امکان، آیت خدای سبحان است. در قوس نزول؛ عالم عقول، نفوس و طبیعت و در قوس صعود؛ عالم طبیعت، مثال و عقل، همه و همه آیت خداست، یعنی هر چیزی در جهان، جز آیت بودن برای خدا نیست (طباطبایی، ۱۳۸۸ش «ج»، ص ۱۴).

امکان اتصاف به اوصاف الهی برای همه انسان‌ها وجود دارد و هر کس به اندازه هستی خود می‌تواند به اسما و صفات الهی دسترسی داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۱ش، ص ۲۸۲). مراد از مظهریت، حلول و اتحاد نیست؛ زیرا محال است که خداوند متعال در چیزی حلول کند یا با چیزی اتحاد یابد؛ بلکه مقصود آن است که همه موجودات جهان، به تمام هستی خود، آیت و نشانه خداوند هستند و هستی و همه کمالات خود را از او دریافت می‌کنند و در حدوث و بقا محتاج خدایند (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش «ب»، ص ۴۴).

هر انسانی بر اثر اینکه استعداد او در حد معینی به فعلیت می‌رسد، از درجه خاصی از مظهریت جانشینی خدا در روی زمین برخوردار می‌شود. وصول به این مقام که کمال و سعادت انسان به‌شمار می‌آید، برای همه افراد به اندازه استعدادشان فراهم است (جوادی آملی، ۱۳۸۴ش «الف»، ص ۲۲۷ و ۲۲۸). خداوند دارای ظهورهای متفاوت است و مظهر تمام‌نمای خداوند، انسان کامل است که در چهار جهت: ذات، اوصاف ذاتی، اوصاف فعلی و آثار عینی، مظهر خداست بدون آنکه از خود واجد چیزی باشد. چنین مقامی را احدی از موجودات، حتی فرشتگان ندارند، بلکه ویژه انسان کامل است؛ اگرچه هر یک از موجودات در هر درجه‌ای از وجود که هستند در محدوده صفات جمال و جلالی که دارند و به اندازه وسعت وجودی‌شان خلیفه‌الله هستند؛ یعنی مظهر اسمی از اسمای الهی هستند، خواه جزئی و خواه کلی (جوادی آملی، ۱۳۸۵ش «الف»، ج ۳، ص ۹۴).

۲-۴. اصل خلافت الهی

خلافت، مظهریت خاص و ویژه است؛ خلافت انسان از خداوند بدین معنا است که او مظهر صفات خداوند و مرآت افعال اوست؛ خدا اصل است و انسان خلیفه، آیت و مرآت او (همان، ص ۱۰۷). خلافت الهی درجات متعدد دارد، زیرا خداوند، ظهورهای متفاوت دارد. انسان کامل، خلافت تام و کامل دارد؛ کار خدای سبحان را به اذن او در همه شئون جهان امکان انجام می‌دهد، و چنین انسان کاملی هم در ذات و صفات، خلیفه ذات و صفات خداست و هم افعال و آثارش خلیفه افعال و آثار خداست (همان، ص ۹۴).

از نگاه قرآن، انسان خلیفه خدا در زمین است و برای وصول به چنین مقامی خلق شده است؛ در انسان دو وصف ذاتی وجود دارد؛ یکی اینکه از لحاظ درجه هستی، موجودی ناقص است و دیگر اینکه استعداد و قابلیت خلافت الهی و جانشینی خدا در زمین را داراست. اگر خلافت متعین به انسان است، قوه و قابلیت هم در او قرار داده شده و می‌تواند به آن مقام راه یابد، پس مقام خلافت از میان مخلوقات برای انسان آمده است و چون آن ذات ربوبی قابل رؤیت نیست آدمی را برای جانشینی خویش آفرید و او را جامع همه صفات الهیه قرارداد تا بتواند آینه تمام‌نمای کمالات او باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴ش «ب»، ص ۲۲۷ و ۲۲۸).

۳-۴. اصل مسئولیت اجتماعی انسان

انسان در میان تمامی جانداران موجودی است که باید اجتماعی زندگی کند و فطرت

تمام انسان‌ها این معنا را درک می‌کند و تا آنجا هم که تاریخ نشان داده هر جا بشر بوده اجتماعی زندگی می‌کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۹۲). این خصیصه انسان مانند سایر خصائصش که به نحوی با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم‌کم در انسان تکامل یافته است (همان، ص ۹۴). اسلام، دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهمل نگذاشته است (همان، ص ۹۷).

بشر در زندگی‌اش هرگز بی‌نیاز از عهد و وفای به عهد نیست، نه فرد انسان از آن بی‌نیاز است، و نه مجتمع انسان، ما همین که دور هم جمع شده و اجتماعی تشکیل داده‌ایم در حقیقت عهدها و پیمان‌هایی بین افراد جامعه خود مبادله کرده‌ایم هر چند که به زبان نیاورده باشیم و اگر این مبادله نباشد هرگز اجتماع تشکیل نمی‌شود، و بعد از تشکیل هم اگر به خود اجازه دهیم یا به ملاک اینکه زورمندیم، و کسی نمی‌تواند جلوگیری ما شود، و یا به خاطر عذری که برای خود تراشیده‌ایم، این پیمان‌های عملی را بشکنیم، اولین چیزی را که شکسته‌ایم عدالت اجتماعی خودمان است، که رکن جامعه ما است، و پناهگاهی است که هر انسانی از خطر اسارت و استخدام و استثمار، به آن رکن رکن پناهنده می‌شود (همان، ج ۵، ص ۱۶۰).

به همین جهت، خدای سبحان درباره حفظ عهد و وفای به آن سفارش‌های اکید نموده، از آن جمله فرموده است: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۴). این آیه شریفه مانند غالب آیاتی که وفای به عهد را مدح و نقض آن را مذمت کرده، هم شامل عهدهای فردی است هم شامل عهدهای اجتماعی. از نظر اسلام، وفای به عهدهای اجتماعی مهم‌تر از وفای به عهدهای فردی است، برای اینکه عدالت اجتماعی مهم‌تر و نقض آن بلائی عمومی‌تر است (همان، ص ۱۶۱).

از آنجایی که انسان در محیطی زندگی می‌کند که اجزای محیط اطراف همیشه با او در ارتباط هستند، یکی از شئون بشر تعامل با نظام تکوین است (جوادی آملی، ۱۳۸۴ش «الف»، ص ۱۰۱). در حیات اجتماعی که قلمرو وسیع‌تری از حیات فردی است، حقوق فردی افراد به حقوق اجتماعی مبدل می‌شود و تعامل افراد در آن افزون بر حقوق فردی، حقوق دیگری را ایجاد می‌کند که رعایت حقوق افراد، حفظ کرامت انسانی در اجتماع بشری و تعهدسپاری را لازم می‌دارد و افراد حاضر در اجتماع ملزم به رعایت حقوق دیگران هستند (همان، ص ۲۵۹).

۴-۴. اصل مسئولیت انسان نسبت به طبیعت

تبیین محیط زیست، ضرورت اهتمام به تأمین سلامت آن و راه‌های رسیدن به محیط سالم جزء وظایف بشری است و لازم است که ساختار نظام‌مند انسان و جهان در راستای حفظ محیط سالم روشن شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۸). گروهی به بهانه حفظ صنعت، نظام باشکوه آفرینش را به آلودگی می‌کشاند؛ پیام قرآن به این گروه این است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم: ۴۱). آنچه که از این فرمان برمی‌آید این است که تابلوی زیبای آفرینش امانت الهی به دست بشر است و موظف به حفظ آن هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش، ص ۲۲). بر مبنای اصل خلافت الهی، خلیفه خدا باید کار خلیفه را انجام دهد، خداوند طبیعت را در اختیار بشر قرار داده و به همت عقل که در وجود او قرار داده چگونگی استفاده از طبیعت را به انسان داده است تا محیط زیست را سامان دهد و به آبادانی آن پردازد تا زندگی مناسبی برای بشر فراهم گردد (همان، ص ۲۷).

باتوجه به اصول ذکر شده، زندگی انسان به عنوان یک آیه و نشانه، بیانگر خالق هستی است که با نیل به مقام خلافت خداوند، بیشترین مظهریت را برای خدا خواهد داشت. چنین انسانی رسالت مخصوص در زندگی خود دارد و باید وظایف خویش را در برابر سایر انسان‌ها و موجودات عالم هستی ایفا کند. بدین ترتیب، زندگی آدمی آکنده از معنای کارکردی و بیانگر است، و توجه به آن، زندگی را ارزشمند و پرشور می‌سازد و رضایت و شادمانی حقیقی را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

۵- لوازم معانی چندگانه زندگی

با ذکر مطالب پیش، سعی بر اثبات این فرضیه داشتیم که زندگی آدمی دارای معانی سه‌گانه غایت‌مدار، ارزشی و کارکردی است. پذیرش این ادعا دارای آثار و لوازمی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۵-۱. در نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه، اصل و معنای زندگی در عالمی دیگر جستجو می‌شود و خود زندگی طبیعی بدون معنا باقی می‌ماند و در نظریه‌های طبیعت‌گرایانه فقط به زندگی مادی و جسمانی توجه می‌شود و رابطه انسان با معنویت و عالم ماورای طبیعت قطع

می‌گردد. اما بر اساس نظریه چند معنایی زندگی، هم زندگی در رابطه با عوالم غیرمادی و به‌ویژه خداوند سنجیده می‌شود و هم خود زندگی و حیات طبیعی نیز به‌عنوان یک مرحله از مراحل حیات، واجد معنای فی‌نفسه می‌گردد.

۲-۵. توجه به فطرت، رابطه بین ارزش و درون انسان را تضمین می‌کند و زندگی انسان را بر اساس فطرت، ارزشمند می‌سازد. بدین‌صورت هر حرکت و فعلیتی که انسان در جهت بالفعل ساختن استعدادهای خود انجام دهد، خودش به‌خودی‌خود واجد معنا است و زندگی بدون نیاز به تدارک معنای بیرونی برای آن، معنادار تلقی می‌شود.

۳-۵. معنا، امری عینی و واقعی است که انسان آن را کشف می‌کند و هرچه در جهت درک و تجربه آن حرکت کند، زندگی‌اش ارزش بیشتری خواهد یافت. کشف ارزش و معنای حقیقی زندگی علاوه بر آنکه با فطرت و عقل آدمی ممکن است، تعالیم الهی و فرامین دینی نیز آن را بر انسان مکشوف می‌سازد.

۴-۵. در مواردی که فرد آگاهی به‌مظهریت خود برای خداوند و وجود فطرت الهی ندارد، باز هم قدرت درک ارزش را دارد و اگر به‌انگیزه و تحریک درونی خود برای رفتن به سمت امور خیر، زیبا و ارزشمند پاسخ دهد، بدون توجه آگاهانه، یک زندگی معنادار و ارزشمند برای زیستن را تجربه می‌کند.

۵-۵. معنای زندگی نیز همانند خود حیات و هستی، ذومراتب و چندوجهی است و هر فردی به‌میزان سعه وجودی و علم و معرفت حقیقی خود به‌درجاتی از معنای زندگی دست می‌یابد و درجات طولی معنای زندگی، باعث پویایی و حرکت مستمر آدمی می‌گردد. بهره‌مندی از هر درجه و مرتبه‌ای از معنا و حیات، امکان درک مرتبه بالاتر را فراهم می‌آورد و هرگز برای این سیر معنوی انسانی، پایانی متصور نیست. پس تا آخرین لحظه زندگی می‌توان برای درک ارزش بیشتر و بهره‌مندی از معنای عمیق‌تر تلاش کرد. این مسیر تا رسیدن به مرتبه قرب الهی و مظهریت انسان کامل برای اوصاف جمال و جلال حق ادامه خواهد داشت.

۶-۵. بنا بر فرضیه پیش‌گفته، معنای زندگی، امری واقعی و عینی است که باید کشف شود؛ اما انسان، خود باید به‌زندگی خویش معنا دهد و برای زندگی خود معنا بسازد. اگرچه

معنای زندگی، ارزش زیستن، حیات، نقش و کارکرد انسان در نظام حاکم بر عالم هستی و بر انسان تحقق و تعیین دارد، اما این خود فرد است که باید با کشف آن معنا، ارزش و وظیفه خود در زندگی، باورها، عواطف و احساسات، گزینش‌ها و رفتار خود را بر آن منطبق سازد و در جهت تحقق هرچه بیشتر آن معنا در درون خود و در زندگی خویش تلاش کند. با این بیان، فرد همواره باید پویا و تلاشگر باشد و زندگی خویش را متحول سازد و در تمامی طول حیات به خودسازی خویش پردازد و کیفیت زندگی خود را بهبود ببخشد.

۷-۵. نکته بسیار مهم و شایان توجه جدی آن است که نظریه‌ارایه شده درباره معنای زندگی از دیدگاه اسلام، یک نظریه منسجم و متحدی است که هر سه نوع معنای مطرح شده برای زندگی را به طور کامل، سازگار و منسجم در درون یک نظریه واحد تبیین می‌کند.

یعنی چنین نیست که اسلام با مبانی مختلف برای زندگی انسان، سه نوع معنای جدای از هم و بدون ارتباط را بیان کند، بلکه با مبانی دینی و آموزه‌های قرآنی، زندگی انسان معنادار است و این معنا همان‌طور که نقش و کارکرد خاصی را برای انسان تعیین می‌کند (مظهر و خلیفه بودن)، همین معنا لحظه‌لحظه زیستن را دارای ارزش فی‌نفسه می‌سازد که انسان با قوای ادراکی و فطری خود آن را ادراک و احساس می‌کند و بر انجام آن انگیزه درونی دارد (فعلیت بخشیدن به استعدادهای درونی) و دقیقاً همین معنا هدف‌مندی انسان و تحقق کامل آن هدف را در ساحتی غیرمادی تأمین می‌سازد (رسیدن به مقام قرب الهی). این نظریه، همان‌طور که مبتنی بر آیات و روایات است، بر اصول و مبانی فلسفه اسلامی نیز منطبق بوده و می‌توان آن را با تبیین فلسفی نیز اثبات کرد.

نتیجه

با استناد به آیات الهی و مبانی دینی ثابت کردیم که نظریه معناداری زندگی انسان از دیدگاه اسلام، یک نظریه ترکیبی و منسجم است و طبق آن، زندگی، هم با بذل توجه به «درون فرد» و زندگی «اکنون و اینجا»یی او معنادار است، هم با لحاظ عالم مافوق‌طبیعت، وجود ساحت روحانی و حیات جاویدان انسان در آخرت و قرب به وجود لایتناهی پروردگار عالمیان، معنای عمیق و آرمانی ژرف برای زندگی کشف می‌گردد. همچنین با توجه به اینکه انسان در عالم هستی به منظور ایفای نقش بزرگ مظهریت خداوند و جانشینی او بر روی زمین پای نهاده است، زندگی او دارای معنای کارکردی است.

نکته مهم آن است که تمامی مراتب هستی از حقیقت بهره‌مندند و زندگی در دنیا اگرچه مقدمه آخرت است، اما یک حیات واقعی است که ارزشمند بودن آن، «زیستن در اینجا و اکنون» را معنادار و ارزشمند می‌سازد. تنها در صورت کشف ارزشمندی اصیل حیات دنیایی و معنادار ساختن زندگی خود بر اساس آن است که می‌توان به اهداف والای روحانی و معنوی دست یافت و کسب رضایت الهی نیز به‌جز حرکت در جهت فطرت و حفظ ارزشمندی حیات به دست نمی‌آید.

بنابراین، با این نظریه، دوگانگی میان طبیعت و فراطبیعت درهم می‌شکند و زندگی، هم باتوجه به حقیقت حیات طبیعی و هم باتوجه به وجود امر مطلق و عالم مافوق‌ماده، معنای واحد و یکپارچه و منسجمی خواهد داشت. با انتخاب این معنا و آرمان و قرار دادن آن در متن و بطن زندگی خویش، آدمی هم اینک و هم اینجا و در درون زندگی دنیایی خود، بهره‌مند از حیات طیبه، یعنی مرتبه قوی‌تر، نورانی‌تر و معنوی‌تر حیات می‌گردد و جاودانه در آن بسر می‌برد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. نهج البلاغه (دشتی، ۱۴۴۰ق)
۲. صحیفه سجادیه
۳. مفاتیح الجنان
۴. جوادی آملی، عبدالله؛ صورت و سیرت انسان در قرآن؛ چاپ دوم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۱ش.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ فطرت در قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳ش «الف».
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ توحید در قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳ش «ب».
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ حق و تکلیف در اسلام؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴ش «الف».
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ حیات حقیقی انسان در قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴ش «ب».
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ چاپ سوم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵ش «الف».
۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ علی (ع) مظهر اسمای حسناى الهی؛ چاپ دوم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۵ش «ب».
۱۱. جوادی آملی، عبدالله؛ دین‌شناسی؛ چاپ پنجم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۷ش.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ اسلام و محیط زیست؛ چاپ پنجم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۸ش.
۱۳. جیمز، ویلیام؛ دین و روان؛ به ترجمه محمد قانعی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ش.
۱۴. حکیمی، محمدرضا؛ الحیاه؛ به ترجمه احمد آرام؛ قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۹۵ش.
۱۵. خلیلی، مصطفی؛ «معنای زندگی از نگاه علامه»؛ فصلنامه اسراء، شماره دوم (سال چهارم، پیاپی دهم)، ۱۳۹۰ش.
۱۶. شکرانی، رضا؛ «معنای معناداری زندگی و معنای زندگی در قرآن»؛ همایش ملی معناداری زندگی (اداره کل امور فرهنگی دانشگاه اصفهان)، ۱۳۸۸ش.
۱۷. شهریارى، حمید؛ «حیات طیبه»؛ نقد و نظر، شماره ۳۱ و ۳۲، ۱۳۸۲ش.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین؛ رسائل توحیدی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش «الف».
۱۹. طباطبایی، محمدحسین؛ انسان از آغاز تا انجام؛ به ترجمه صادق لاریجانی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش «ب».
۲۰. طباطبایی، محمدحسین؛ رساله الولاية (سفرنامه سلوک)؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۸ش «ج».
۲۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۲۲. عسگری سلیمانی و دیگران؛ «خدا و معنای زندگی»؛ نقد و نظر، شماره ۳۱ و ۳۲، ۱۳۸۲ش.
۲۳. فرانکل، ویکتور؛ انسان در جستجوی معنا؛ به ترجمه اکبر معارفی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ش.

۲۴. گرت، تامسون؛ معنای زندگی؛ به ترجمه غزاله حجتی و امیرحسین خداپرست؛ تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۶ ش.
۲۵. متز تدنوس؛ «آثار جدید درباره معنای زندگی»؛ به ترجمه محسن جوادی؛ نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، ۱۳۸۲ ش.
۲۶. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه؛ قم: انتشارات دار الحدیث، ۱۳۸۴ ش.
۲۷. نصری، عبدالله؛ فلسفه آفرینش؛ تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲ ش.
۲۸. وارد، کیت؛ معنای زندگی، دین و مسئله معنا؛ به ترجمه اعظم پویا؛ قم: نشر ادیان، ۱۳۹۰ ش.
۲۹. ولف، سوزان؛ «معنای زندگی»؛ به ترجمه محمدعلی عبداللهی؛ نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، ۱۳۸۲ ش.

Bibliography

Sacred Books

- The Holy Quran, original Arabic version.
The Nahj al- Balaaghah, Persian trans. by Muhammad Dashti
Sahifah al- Sajjaadiyyah, original Arabic version.
Mafaatih al- Jinaan, original Persian version.

Other Literature

- 'Askari Soleymani, et al., "Khodaa va Ma`naa ye Zendegui," *Naqd va Nazar*, nos. 31-32, 1382 Sh.
- Frankel, Victor, *Ensaan dar Jostojou ye Ma`naa*, trans. by Akbar Ma'aarefi, Tehran: Mo'asseseh ye Chaap va Enteshaaraat e Danesshgaah e Tehran, 1357 Sh.
- Garret, Thompson, *Ma`naa ye Zendegui*, trans. by Ghazaaleh Hoseyni and Amir Hoseyn Khodaaparast, Tehran: Nashr e Negaah Mo'aaser, 1396 Sh.
- Hakimi, Muhammad Reza, *al- Hayaat*, trans. by Ahmad Aaraam, Qom: Enteshaaraat e Dalil e Maa, 1395 Sh.
- James, William, *Din va Ravaan*, trans. by Muhammad Qaa'eni, Tehran: Bongaah e Tarjomeh va Nashr e Ketaab, 1351 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *'Ali Mazhar e Asmaa ye Hosnaa ye Elaahi*, 2nd imp., Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1385 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Din Shenaasi*, 5th imp., Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1387 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Fetrat dar Quran*, Qom, Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1383 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Hayaat e Haqiqi ye Ensaan dar Quran*, Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1384 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Islam va Mohit e Zist*, 5th imp., Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1388 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Sourat va Sirat-e Ensaan dar Quran*, 2nd imp., Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1381 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Tasnim*, 3rd imp., Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1385 Sh.
- Javaadi Aamoli, 'Abd Allah, *Towhid dar Quran*, Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa,

- Javaadi Aamoli, *Haqq va Taklif dar Islam*, Qom: Markaz e Markaz e Enteshaaraat e Esraa, 1384 Sh.
- Khalili, Mostafa, "Ma`naa ye Zendegi az Negaah e Allama," *Fasl Naameh ye Markaz e Enteshaaraat e Esraa*, vol. 4, no.2, serial no. 10, 1390 Sh.
- Metz, Tednos, "Aasaar e Jadid dar baareh ye Ma`naa ye Zendegui," trans. by Mohsen Javaadi, *Naqd va Nazar*, nos. 29-30, 1382 Sh.
- Mohammadi Reyshahri, Muhammad, *Mizaan al- Hikmah*, Qom: Dar al- Hadith, 1384 Sh.
- Nasri, `Abd Allah, *Falsafeh ye Aafarinesh*, Tehran: Daftar Nashr Ma`aaref, 1382 Sh.
- Shahriyaari, Hamid, "Hayaat e Tayyebah," *Naqd va Nazar*, nos. 31-32, 1382 Sh.
- Shokraani, Reza, "Ma`naa ye Ma`naadaari ye Zendegui va Ma`naa ye Zendegui dar Quran," *Hamaayesh e Ma`naa Daari ye Zendegui*, Isfahan: University of Isfahan, 1388 Sh.
- Tabaatabaayi, Muhammad Hosayn, *al- Mizaan fi Tafsir al- Quran*, 2nd imp., Beirut: al- A`lami, 1390 A. H.
- Tabaatabaayi, Muhammad Hosayn, *Ensaan az Aaghaaz taa Anjaam*, trans. by Saadeq Laarijaani, Qom: Enteshaaraat e Boustaan e Ketaab, 1388 Sh.
- Tabaatabaayi, Muhammad Hosayn, *Rasaa'el e Towhidi*, Qom: Enteshaaraat e Boustaan-e Ketaab, 1388 Sh.
- Tabaatabaayi, Muhammad Hosayn, *Resaalat al- Welaayah: Safarnaameh ye Solouk*, Qom: Enteshaaraat e Matbou`aat e Dini, 1388 Sh.
- Ward, Keith, *Ma`naa ye Zendegui, Din, va Mas'aleh ye Ma`naa*, trans. by A`zam Pouriyaa, Qom: Nashr e Nashr Adyaan, 1390 Sh.
- Wolf, Susan, "Ma`naa ye Zendegui," trans. by Muhammad `Ali `Abdollahi, *Naqd va Nazar*, nos. 29-30, 1382 Sh.